

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



ترجمه و شرح جامع  
الوسط فی اصول الفقه

(جلد دوم)

همراه با متن اعراب گذاری شده و ترجمه لغات نامأنوس  
و مثالهای کاربردی فقهی و حقوقی

حضرت آیت الله شیخ جعفر سبحانی

ترجمه و شرح:

حسین حقیقت پور

دکتر محمد حسن حائری یزدی

دکتر احسان علی اکبری بابوکانی



دانشگاه امام صادق (ع)

انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)  
تهران: بزرگراه شهید چمران،  
پل مدیریت  
تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲  
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵  
E-mail: isu.press@yahoo.com  
فروشگاه اینترنتی:  
www.ketabesadiq.ir

ترجمه و شرح جامع الوسيط في اصول الفقه: همراه با متن اعراب گذاری شده ... (ج ۲) / تأليف: حضرت آيت الله شيخ جعفر سبحاني / ترجمه و شرح: حسين حقيقت پور، دكتور محمدحسن حايري يزدي / دكتور احسان علي اكبري بابو كاني / ناشر: دانشگاه امام صادق (ع) / چاپ اول: ۱۳۹۴ / قیمت: ۱۴۵۰۰۰ ریال / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / چاپ و صحافی: زلال کوثر

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۳۸۴-۶

همه حقوق محفوظ و متعلق به ناشر است.

سرشناسه: حقيقت پور، حسين، ۱۳۶۵-  
عنوان و نام پديدآور: ترجمه و شرح جامع الوسيط في اصول الفقه: همراه با  
متن اعراب گذاری شده ... / حسين حقيقت پور، محمدحسن حايري يزدي،  
احسان علي اكبري بابو كاني.  
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۲.  
مشخصات ظاهري: ج: ۲، ۳۵۶ ص.  
فروست: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۵۷۰: فلسفه و الهيات: ۵۷  
قیمت: ۱۴۵۰۰۰ ریال. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۳۸۴-۶  
موضوع: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸- . الوسيط في اصول الفقه: کتاب بیحیث  
عن الادله اللفظیه و العقلیه بین الایجاز و الاطناب. - نقد و تفسیر  
موضوع: اصول فقه شیعه  
شناسه افزوده: حاوری يزدي، محمدحسن، ۱۳۳۴ -  
شناسه افزوده: علی اکبری بابو کانی، احسان، ۱۳۶۶ -  
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۰۴۲۲۳ ۰۴۲۲۳ ۰۴۲۲۳ ۰۴۲۲۳ / ۸ / ۱۵۹ BP  
رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۳۱۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۲۸۲۸۵

## فهرست مطالب

۷.....	سخن ناشر.....
۹.....	بخش سوم: نوایی.....
۱۱.....	فصل نخست: اجتماع امر و نهی.....
۵۲.....	فصل دوم: اقتضای فساد داشتن نهی در عبادات.....
۶۹.....	فصل سوم: اقتضای فساد داشتن نهی در معاملات.....
۹۹.....	بخش چهارم: مفاییم.....
۱۰۷.....	فصل اول: مفهوم شرط.....
۱۳۶.....	فصل دوم: مفهوم وصف.....
۱۴۷.....	فصل سوم: مفهوم غایت.....
۱۵۴.....	فصل چهارم: مفهوم لقب.....
۱۷۷.....	بخش پنجم: عام و خاص.....
۱۸۳.....	فصل اول: مخصص متصل و منفصل.....
۱۸۶.....	فصل دوم: تخصیص عام موجب مجاز شدن استعمال نمی شود.....
۱۹۲.....	فصل سوم: عام، در موارد باقیمانده بعد از تخصیص حجت است.....
۱۹۴.....	فصل چهارم: اجمال مفهومی مخصص.....
۲۱۲.....	فصل پنجم: اجمال مخصص از نظر مصداق.....
۲۱۹.....	فصل ششم: تمسک به عام قبل از جستجوی مخصص.....

فصل هفتم: هرگاه به دنبال عام، ضمیری بیاید که به بعضی از افراد عام برگردد... ۲۲۶
فصل هشتم: تخصیص عام به وسیله‌ی مفهوم موافق و مفهوم مخالف..... ۲۳۲
فصل نهم: تخصیص قرآن با خبر واحد..... ۲۳۸
فصل دهم: مردد بودن یک مورد بین تخصیص و نسخ..... ۲۴۴
نکته‌ی پایانی بحث: خطاب‌های شفاهی..... ۲۵۳
بخش ششم: مطلق و مقید..... ۲۸۱
فصل نخست: تعریف مطلق و مقید..... ۲۸۲
فصل دوم: مطلق پس از تقييد نیز حقيقت است..... ۲۸۹
فصل سوم: ارکان تحقق اطلاق یا مقدمات حکمت..... ۲۹۴
فصل چهارم: پیرامون حمل کردن مطلق بر مقید..... ۳۰۱
فصل پنجم: مجمل و مبین..... ۳۱۵
فهرست منابع..... ۳۳۷
نمایه..... ۳۴۹

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»  
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ  
(قرآن کریم، سوره مبارکه النمل، آیه شریفه ۱)

## سخن ناشر

فلسفه وجودی دانشگاه امام صادق علیه السلام که از سوی ریاست دانشگاه به کرات مورد توجه قرار گرفته، تربیت نیروی انسانی ای متعهد، باتقوا و کارآمد در عرصه عمل و نظر است تا از این طریق دانشگاه بتواند نقش اساسی خود را در سطح راهبردی به انجام رساند.

از این حیث «تربیت» را می توان مقوله ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می سازد.

از سوی دیگر «سیاست ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست ها در گرو انجام پژوهش های علمی و بهرمندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان های فکری و اجرایی به حساب می آیند و نمی توان آینده درخشانی را بدون توانایی های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ گویی به این نیاز بنیادین است.

**دانشگاه امام صادق علیه السلام** در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیانگذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام‌عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

**معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه السلام** با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آن‌ها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت **مکتب علمی امام صادق علیه السلام** را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان‌شاءالله)

ولله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه



---

## نخس سوم:

---

### نوابی

---

المَقْصَدُ الثَّانِي: فِي النِّوَاهِي

(الكَلَامُ فِي النِّوَاهِي عَلَى غِرَارِهِ<sup>١</sup> فِي الْأَوَامِرِ، فَيُبْحَثُ فِيهَا تَارَةً عَنِ مُفَادِ مَادَّةِ النَّهْيِ، وَ أُخْرَى عَنِ مُفَادِ هَيْئَتِهِ، وَ ثَالِثَةً عَنِ دَلَالَتِهَا عَلَى الْمَرَّةِ أَوْ التَّكْرَارِ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يَمْتُّ إِلَيْهَا بِصِلَةٍ. وَ بِمَا أَنَا أَشْبَعْنَا الْكَلَامَ<sup>٢</sup> فِي هَذِهِ الْمَقَامَاتِ فِي «الْمَوْجِزِ» عِنْدَ الْبَحْثِ فِي الْأَوَامِرِ فَلَا نَرَى حَاجَةً إِلَى التَّكْرَارِ فِي الْمَقَامِ. فَلَنَعْطِفُ عِنَانَ الْكَلَامِ إِلَى تَبْسِيطِ مَا أَوْجَزْنَاهُ أَوْ مَا لَمْ تَتَّعَرَّضْ لَهُ فِيهِ. وَ يَتِمُّ الْكَلَامُ فِي هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ ضِمْنَ فُصُولٍ:

الفَصْلُ الْأَوَّلُ: فِي اجْتِمَاعِ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ. الفَصْلُ الثَّانِي: فِي اقْتِضَاءِ النَّهْيِ فِي الْعِبَادَاتِ لِلْفَسَادِ. الفَصْلُ الثَّلَاثُ: فِي اقْتِضَاءِ النَّهْيِ فِي الْمُعَامَلَاتِ لِلْفَسَادِ).

بحث در باب نواهی مانند بحث اوامر است و در آن مفاد ماده نهی، هیئت نهی و دلالت نهی بر مره و تکرار مورد کنکاش واقع می‌گردد. نیز مباحث دیگری وجود دارند که به تناسب در مورد آنها بحث می‌شود. لکن از آنجا که ما در کتاب «الموجز» و در بحث از اوامر به‌طور کامل پیرامون این

مباحث سخن گفتیم در اینجا نیازی به تکرار آنها نمی‌بینیم. بنابراین لازم است بحث را سوق دهیم به سوی شرح و بسط مطالبی که در آنجا یا به‌طور خلاصه آوردیم یا اصلاً به آنها اشاره نکردیم. در این جهت، مباحث در ضمن چند فصل کامل خواهند شد: فصل اول در مورد اجتماع امر و نهی. فصل دوم دربارهٔ اقتضای فساد داشتن نهی در عبادات و فصل سوم پیرامون اقتضای فساد داشتن نهی در معاملات.

(الفصل الأول: في اجتماع الأمر والنهي  
وقبل الخوض في صلب الموضوع تقدم أموراً:  
في عنوان البحث:

هل يجوز اجتماع الأمر والنهي على عنوانين متضادين على واحد في  
الخارج أو لا؟ كما إذا أمر بالصلاة على وجه الإطلاق ونهي عن الغضب كذلك  
فتصادقاً في الصلاة في الدار المعصوبة، فيقع الكلام في أنه هل يمكن الأخذ  
بإطلاق الدليلين في مورد التصادق أو لا؟  
لا شك أنه يجب الأخذ بكل من الأمر والنهي في موردَي الإفتراق إنما  
الكلام في إمكان الأخذ بكل الإطلاقيين في مورد التصادق بأن يكون للمولى فيه  
أمر ونهي، بعث و زجر، أو لا. فيه قولان: قول بجواز الاجتماع، وقول بامتناعه).

## فصل نخست: اجتماع امر و نهی<sup>۵</sup>

### ۱. کلیات

قبل از ورود در مطالب اصلی، به عنوان مقدمه به چند موضوع اشاره می‌کنیم:

#### ۱-۱. عنوان بحث

آیا تعلق همزمان امر و نهی، به دو عنوان که در عالم خارج در یک مصداق  
جمع شده‌اند، ممکن است یا خیر؟ مانند اینکه مولا از یک سو به طور مطلق  
به نماز امر کند و از سوی دیگر به طور مطلق از غضب نهی نماید.<sup>۶</sup> حال  
فرض کنید متعلق<sup>۷</sup> امر و نهی [یعنی عنوان نماز و عنوان غضب] در [یک  
مصداق جزئی خارجی یعنی] «نماز در خانه غضبی» جمع شوند، [و مکلف  
بخواهد در زمین غضبی، نماز بگذارد. این فعل، هم نماز است و هم غضب].  
در این گونه موارد آیا می‌توان در مورد آن مصداق خارجی، به اطلاق هر دو  
دلیل تمسک کرد یا نه؟ [به عبارتی آیا ممکن است در این مصداق خارجی،  
امر و نهی با یکدیگر اجتماع کنند یا خیر؟].

تردید نیست که در دو مورد افتراق [یعنی نمازی که در خانه غصبی نباشد و غصبی که در ضمن نماز نباشد] تمسک به هر یک از امر و نهی واجب است و باید طبق آن دو عمل کرد. بحث فقط در این است که آیا در مورد تضاد هم تمسک به هر دو اطلاق ممکن است یا نه؟ یعنی آیا ممکن است مولا در مورد تضاد، هم امر داشته باشد و هم نهی؟ هم مکلف را نسبت به یک فعل برانگیزد و هم از آن بازدارد؟! یا ممکن نیست؟ در این مسأله دو دیدگاه وجود دارد: یکی جواز اجتماع [امر و نهی در مورد تضاد] و دیگری امتناع [اجتماع امر و نهی در مورد تضاد].<sup>۱</sup>

(فالقائلُ بجوازِ الاجتماعِ يأخذُ بإطلاقِ كِلَا الدَّليْلينِ و يُعِدُّ المُصَلِّيَ فِي الدَّارِ المَغْصُوبَةِ مُمْتَنِلًا مِنْ جِهَةٍ، و عاصِبًا مِنْ جِهَةٍ أُخْرَى. و القائلُ بالامتناعِ يَقُولُ بِلُزُومِ الأَخْذِ بِأَحَدِ الإِطْلَاقَيْنِ و رَفْضِ الإِطْلَاقِ الأَخْرَ فِي مَوْرِدِهِ).

کسی که معتقد است اجتماع امر و نهی ممکن می‌باشد، به اطلاق هر دو دلیل تمسک کرده و [می‌گوید نماز در خانه غصبی، هم امر دارد و هم نهی. پس از آن جهت که نماز است، واجب و از آن جهت که غصب مال دیگری است، حرام می‌باشد. در نتیجه او] نمازگزار در خانه غصبی را از یک جهت امثال‌کننده‌ی امر، و از جهتی دیگر عاصی و گناه‌کار محسوب می‌کند. اما آنکه قائل به امتناع است اعتقاد دارد [تمسک به اطلاق هر دو دلیل ممکن نیست بلکه] باید به یکی از دو اطلاق تمسک کرده و از اطلاق دلیل دیگر نسبت به مورد اجتماع دست بکشیم.

(و بما ذَكَرْنَا ظَهَرَ أَنَّ مُتَعَلِّقَ التَّكْلِيفِ هُوَ الطَّبِيعَتَانِ المُخْتَلِفَتَانِ بِاسْمِ الصَّلَاةِ وَ العَصَبِ، وَ أَمَّا الوَاحِدُ فَهُوَ مَا يَتَّصِدَّقُ عَلَيْهِ المُتَعَلِّقَانِ وَ يَتَمَثَّلَانِ فِيهِ. فَيَرْجِعُ رُوحُ النِّزَاعِ إِلَى إِمْكَانِ حِفْظِ الإِطْلَاقَيْنِ فِي ذَلِكَ المَوْرِدِ وَ عَدَمِ حِفْظِهِ، فَالقَائِلُ بِالاجْتِمَاعِ يَحْتَفِظُ بِهِمَا دُونَ القَائِلِ بِالامتناعِ فَيَأْخُذُ بِأَحَدِهِمَا إِمَّا الأَمْرَ وَ إِمَّا النَّهْيَ.

كَمَا ظَهَرَ أَنَّ النِّزَاعَ كُبْرَوِيٌّ وَ هُوَ جَوَازُ الأَخْذِ بِالإِطْلَاقَيْنِ فِي مَوْرِدِ التَّصَادُقِ وَ

عَدَمِهِ).

با آنچه گفتیم روشن شد که امر و نهی به دو عنوان کلی مختلف به نام نماز و غضب تعلق گرفته‌اند [نه یک عنوان و طبیعت]. آنچه واحد است، مصداق و تمثیل خارجی این دو متعلق است [نه اصل متعلق دو حکم]. بنابراین روح اختلاف در مسأله حاضر به این بر می‌گردد که آیا حفظ کردن این دو اطلاق در آن مصداق خارجی ممکن است یا نه؟ [در این مسأله] قائلان به امکان اجتماع، اطلاق هر دو دلیل را حفظ می‌کنند [و هیچ‌کدام را کنار نمی‌گذارند] اما قائلان به امتناع، فقط به اطلاق یکی از آن دو دلیل تمسک می‌کنند: یا به اطلاق امر و یا به اطلاق نهی.

چنانکه روشن شد اختلاف در این مسأله مربوط به کبرای استدلال است و آن اینکه آیا تمسک به هر دو اطلاق در مورد تصادق ممکن است یا نه؟<sup>۹</sup>

## (۲). الفرقُ بَيْنَ الْمَسْأَلَتَيْنِ

قَدْ ذَكَرْنَا فِي «الْمَوْجِزِ» أَنَّ الْفَرْقَ بَيْنَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ مَا سَيَأْتِي مِنْ دَلَالَةِ النَّهْيِ فِي الْعِبَادَاتِ وَ الْمُعَامَلَاتِ عَلَى الْفَسَادِ وَاضِحٌ جِدًّا، لِأَنَّ الْمَسْأَلَتَيْنِ تَفْتَرِقَانِ مَوْضُوعًا وَ مَحْمُولًا، وَ مَا كَانَ كَذَلِكَ يَكُونُ غَنِيًّا عَنِ بَيَانِ الْفَرْقِ، فَأَيْنَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ (هَلْ يَجُوزُ اجْتِمَاعُ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ عَلَى عُنوانَيْنِ مُتَصَادِقَيْنِ عَلَى وَاحِدٍ فِي الْخَارِجِ أَوْ لَا؟) مِنْ قَوْلِنَا: «هَلِ النَّهْيُ فِي الْعِبَادَاتِ أَوْ الْمُعَامَلَاتِ يَدُلُّ عَلَى الْفَسَادِ أَوْ لَا؟» فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا وَجْهٌ إِشْتِرَاكِ حَتَّى نَبْحَثَ عَنْ وَجْهِ الْإِمْتِيَازِ.

## ۲-۱. فرق مسأله اجتماع امر و نهی<sup>۱۰</sup> با مسأله دلالت نهی بر فساد

[بدون تردید همان‌طور که بین علوم تمایز وجود دارد، بین مسائل هر علمی هم باید تمایز وجود داشته باشد و نمی‌توان مسأله واحدی را به‌عنوان دو مسأله از یک علم مورد بحث قرار داد. ممکن است کسی تصور کند که بین مسأله «اجتماع امر و نهی» و این مسأله که «آیا تعلق نهی به عبادت باعث فساد آن است؟»<sup>۱۱</sup> فرقی وجود ندارد. منشأ این توهم آن است که از یک سو عبادت، نیاز به امر - وجوبی یا استحبابی - دارد. به عبارت دیگر عبادت،

چیزی است که مکلف باید آن را به قصد امثال امر خدا انجام دهد. پس شرط عبادی بودن یک فعل، آن است که امر شارع بدان تعلق گرفته باشد. پس عمل عبادی از آن جهت که عبادت است، امر دارد. از سوی دیگر وقتی گفته می‌شود: «آیا تعلق گرفتن نهی به عبادت، مقتضی فساد آن است یا نه؟» معنای این سخن آن است که نهی هم به آن تعلق گرفته و در نتیجه امر و نهی در این عبادت اجتماع کرده‌اند. پس جای این پرسش هست که بین این دو مسأله چه تفاوتی وجود دارد؟<sup>۱۲</sup> [در کتاب الموجز گفته‌ایم که فرق بین این مسأله و مسأله دلالت نهی بر فساد که به زودی خواهد آمد، کاملاً واضح است. زیرا این دو مسأله هم از نظر موضوع و هم محمول با یکدیگر متفاوتند. ۱. از نظر موضوع: موضوع در مسأله اجتماع: دو ماهیت و دو عنوان است. به طور مثال «نماز» و «غصب»، یا «وضو» و «اسراف آب». موضوع در مسأله دلالت نهی بر فساد: یک ماهیت است. مثلاً امر به مطلق «روزه گرفتن» تعلق گرفته و نهی به «روزه گرفتن در روز عید قربان». که این دو در واقع یک ماهیت‌اند. لکن یکی مطلق و دیگری مقید است. ۲. از نظر محمول: محمول در مسأله اجتماع: جواز یا عدم جواز اجتماع امر و نهی. محمول در مسأله دلالت نهی: دلالت یا عدم دلالت بر فساد. پس تفاوت این دو مسأله مانند تفاوت دو مسأله: «فاعل مرفوع است» و «مفعول منصوب است» می‌باشد].

وقتی دو مسأله این‌گونه باشند نیازی به بیان فرق آن دو نیست. این مسأله که «آیا اجتماع امر و نهی بر دو عنوانی که در خارج، یک مصداق یافته‌اند جایز است یا نه؟» کجا و مسأله «آیا نهی در عبادات یا معاملات دلالت بر فساد دارد یا نه؟» کجا؟! بنابراین وجه اشتراکی بین این دو مسأله نیست تا آنکه از وجه امتیازشان بحث کنیم. [چه اینکه وقتی وجه امتیاز دو چیز را جستجو می‌کنیم که وجه اشتراکی داشته باشند و گرنه نیازی به بحث از وجه امتیاز نیست].

(۳) الْفَرْقُ بَيْنَ الْمَقَامِ وَ مَا يَأْتِي فِي بَابِ التَّعَارُضِ

رَبَّمَا يَتَبَادَرُ إِلَى الذَّهْنِ أَنَّ الْبَحْثَ فِي الْمَقَامِ يُشْبِهُ الْبَحْثَ فِي حُكْمِ الْعَامِّينَ مِنْ

وَجَهٍ فِي بَابِ التَّعَادُلِ وَ التَّرْجِيحِ، تَوْضِيحُهُ:  
 إِذَا تَعَلَّقَ الْأَمْرُ بِعُنْوَانٍ، وَ النَّهْيُ بِعُنْوَانٍ آخَرَ وَ كَانَ بَيْنَ الْعُنْوَانَيْنِ عُمُومٌ وَ  
 خُصُوصٌ مِنْ وَجْهِ كَمَا إِذَا قَالَ: أَكْرَمَ الْعُلَمَاءَ ثُمَّ قَالَ: لَا تُكْرَمِ الْفُسَاقَ، فَتَصَادَقَا فِي  
 الْعَالِمِ الْفَاسِقِ، فَقَدْ عَدَّ الْأُصُولِيُّونَ الْمَسْأَلَةَ فِي مَوْرِدِ الْإِجْتِمَاعِ مِنْ أَقْسَامِ التَّعَارُضِ  
 مَعَ أَنَّ هَذَا الْمَقَامَ يُمَاطِلُهُ إِلَى حَدِّ كَبِيرٍ، حَيْثُ إِنَّ الْأَمْرَ تَعَلَّقَ بِالصَّلَاةِ وَ النَّهْيَ  
 بِالغُصْبِ وَ بَيْنَ الْعُنْوَانَيْنِ عُمُومٌ وَ خُصُوصٌ مِنْ وَجْهِ وَ تَصَادَقَا فِي مَوْرِدِ وَاحِدٍ،  
 فَيَقَعُ الْكَلَامُ فِي: مَا هُوَ الْفَرْقُ بَيْنَ الْمَقَامِ وَ الْمَذْكُورِ فِي بَابِ التَّعَادُلِ وَ التَّرْجِيحِ  
 حَيْثُ جَعَلُوا الثَّانِيَّ مِنْ قَبِيلِ الْمُتَعَارِضَيْنِ، دُونَ الْأَوَّلِ).

### ۳-۱. تفاوت این مسأله با آنچه در باب تعارض خواهد آمد

ممکن است کسی تصور کند بحث در این مسأله شبیه بحث از حکم «عموم و خصوص من وجه در باب تعادل و ترجیح» است. توضیح مطلب اینکه: هر گاه امر به یک عنوان و نهی به عنوانی دیگر تعلق گیرد و بین آن دو عنوان رابطه عموم و خصوص من وجه وجود داشته باشد، اصولیان این مسأله را از اقسام تعارض برشمرده‌اند. مانند اینکه مولا بگوید: علما را اکرام کن! و سپس بگوید: فاسقان را اکرام نکن! حال اگر آن دو موضوع در «عالم فاسق» تصادق خارجی پیدا کنند، از مصادیق باب تعارض محسوب می‌شود [زیرا عالم فاسق، از آن جهت که عالم است به تکریمش امر شده و از آن جهت که فاسق است از تکریمش نهی شده است. در نتیجه دلیل امر و دلیل نهی در این مورد تعارض می‌کنند].

این در حالی است که مسأله حاضر تا حد زیادی به آن مسأله شباهت دارد. چه اینکه امر، به نماز و نهی، به غضب تعلق گرفته و بین این دو عنوان نیز رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد که در یک مورد [نماز در خانه غضبی] با یکدیگر تصادق خارجی می‌یابند. بنابراین بحث می‌شود که فرق مسأله حاضر با آنچه در باب تعادل و ترجیح آمده چیست؟ چرا

اصولیان، مسأله دوم را از قبیل تعارض دو دلیل می‌دانند اما اولی را نه؟  
 (و الجوابُ وجودُ الفرقِ بینَ المسألتینِ. وَ هُوَ: أَنَّهُ إِذَا كَانَ لِکُلِّ مِنَ العُنَوَانِینِ  
 مَنَاطٌ وَ مَلَکٌ فِی مَوْرِدِ التَّصَادُقِ فَهُوَ مِنْ هَذَا البَابِ کَمَا فِی المِثَالِ المَعْرُوفِ حَيْثُ  
 إِنَّ الصَّلَاةَ فِی الدَّارِ المَعْصُوبَةِ ذَاتُ مَصْلَحَةٍ کَمَا أَنَّهَا ذَاتُ مَفْسَدَةٍ، وَ لِذَلِكَ یُعْبَرُ  
 عَنْهُ بِالمُتَرَاخِمینِ کَانْفَاقِ الغَرِیقِینِ، وَ هَذَا بِخِلَافِ مَا وَرَدَ فِی بَابِ التَّعَادُلِ وَ  
 التَّرْجِیحِ حَيْثُ لَمْ یُحْرَزْ المَنَاطُ إِلَّا لِأَحَدِ العُنَوَانِینِ دُونَ الآخرِ، فَالعَالَمُ الفَاسِقُ إِمَّا  
 ذُو مَصْلَحَةٍ بِلَا مَفْسَدَةٍ أَوْ عَلَی العَکْسِ وَ لِذَلِكَ یُعْبَرُ عَنْهُمَا بِالمُتَعَارِضِینِ، بَلْ  
 یَحْتَمِلُ أَنْ لَا یَکُونَ لِوَأَحَدٍ مِنْهُمَا مَلَکٌ لِاحْتِمَالِ کِذْبِ کِلَا الخَبَرِینِ وَاقِعاً، وَ إِنْ  
 کَانَ حُجَّتَینِ فِی الظَّاهِرِ<sup>۱۳</sup>).

پاسخ این پرسش آن است که این دو مسأله متفاوت هستند. اگر در مورد اجتماع و تصادق، هر یک از دو عنوان مناظ و ملاک<sup>۱۴</sup> داشته باشند مسأله از مصادیق اجتماع امر و نهی خواهد بود مانند مثال معروف [نماز در خانه غضبی] چه اینکه نماز در خانه غضبی [از آن جهت که نماز است] مصلحت دارد و [از آن جهت که غضب است] مفسده نیز دارد. از همین رو از آن تعبیر به «دو دلیل متزاحم»<sup>۱۵</sup> شده است مانند نجات دو فرد در حال غرق [که نجات هر دو مصلحت دارد اما به طور مثال شرایط به گونه‌ای است که فقط نجات یکی ممکن است]. این بر خلاف مسأله‌ای است که در باب تعادل و ترجیح آمده است؛ زیرا در آنجا فقط یکی از دو عنوان دارای مناظ و ملاک است [نه اینکه هر دو دارای ملاک و مناظ باشند]. تکریم عالم فاسق یا دارای مصلحت است و مفسده ندارد یا بر عکس، مفسده دارد و مصلحت ندارد. به همین دلیل از آن دو، تعبیر به «دو دلیل متعارض» شده است. حتی احتمال دارد هیچ‌کدام ملاک نداشته باشند زیرا ممکن است هر دو خبر در واقع نادرست باشند اگرچه در ظاهر، هر دو حجت هستند [مثلاً یک حدیث می‌گوید نماز جمعه در زمان غیبت امام معصوم واجب است و حدیث دیگری می‌گوید حرام است. هر دو حدیث هم شرایط حجیت را دارند. پس



با هم تعارض می‌کنند. اما به‌طور مثال در هر دو خبر، روای در نقل دقیق الفاظ و اقوال معصوم، اشتباه کرده و در حقیقت نماز جمعه مستحب است. اینجا در واقع هیچ‌کدام از وجوب و حرمت، ملاک ندارند. لکن ما کاری به واقع امر، که از آن بی‌خبریم نداریم. بلکه ظاهر در حق ما حجت است. همین که سند و متن روایت مشکلی نداشته باشد پیروی از آن واجب است. پس اگر هر دو دلیل، ملاک داشته باشند مسأله اجتماع، و اگر حداقل یکی ملاک نداشته باشد، مسأله تعارض خواهد بود].

(إِذَا عَرَفْتَ هَذِهِ الْأُمُورَ فَلنَرْجِعْ إِلَى ذِكْرِ أدْلَةِ الطَّرَفَيْنِ، وَ لَتُقَدِّمَ دَلِيلَ الْقَائِلِ بِالْجَوَازِ ثُمَّ نُرُدُّهُ بِذِكْرِ ۱۶ دَلِيلِ الْقَائِلِ بِالْإِمْتِنَاعِ.

دلیل القائل بجواز الاجتماع

قد استدلل للقول بالجواز بوجوه ستة ۱۷ نذكر وجهاً واحداً وهو امتناعها:

لو كان مُتَعَلِّقُ الْأَمْرِ وَ النَّهْيُ شَيْئاً وَاحِداً كَانَ لِلْإِمْتِنَاعِ وَجْهٌ، كَمَا إِذَا أَمَرَ بِانْجَازِ ۱۸ أَمْرٍ فِي زَمَانٍ خَاصٍّ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ فِي نَفْسِ ذَلِكَ الزَّمَانِ، فَمِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّهُ مُحَالٌ، لِأَنَّهُ تَكْلِيفٌ بِالْمُحَالِ بَلْ يُمَكِّنُ أَنْ يُقَالَ إِنَّهُ تَكْلِيفٌ مُحَالٌ. ۱۹ وَ أَمَّا إِذَا كَانَ مُخْتَلِفاً كَالصَّلَاةِ وَ الْغُصْبِ فَلَا مَانِعَ مِنْ تَعَلُّقِ الْأَمْرِ بِحَيْثِيَّةٍ ۲۰ وَ النَّهْيِ بِحَيْثِيَّةٍ أُخْرَى وَ إِنْ تَصَادَقَ الْمُتَعَلِّقَانِ فِي مَقَامِ الْإِمْتِنَاعِ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ شَخْصِيٍّ، ۲۱ لِأَنَّ الْحَيْثِيَّةَ الَّتِي تَجْعَلُهُ مُصَدِّقاً لِلْمَأْمُورِ بِهِ غَيْرُ الْحَيْثِيَّةِ الَّتِي تَجْعَلُهُ مُصَدِّقاً لِلْمَنْهَى عَنْهُ. هَذَا هُوَ إِجْمَالُ الدَّلِيلِ).

حال که این امور مقدماتی را دانستی لازم است به [اصل بحث و] ذکر ادله طرفین بازگردیم. ابتدا دلیل قائلان به جواز اجتماع را بررسی کرده و در پی آن به دلیل قائل به امتناع می‌پردازیم.

۲. بررسی ادله قائلان به جواز و عدم جواز اجتماع امر و نهی

۲-۱. دلیل قائلان به امکان اجتماع امر و نهی

برای اثبات جواز اجتماع، به شش دلیل استناد شده است. ما یک دلیل را که

محکم‌تر از همه است، ذکر می‌کنیم:

اگر متعلق امر و نهی یک چیز باشد، می‌توان گفت جمع شدن امر و نهی در آن محال است. مثل آنکه مولا به انجام یک عمل در یک زمان خاص امر کند سپس از انجام آن عمل در همان زمان نهی کند. معلوم است که چنین چیزی محال است. زیرا این کار، تکلیف کردن به انجام یک کار محال می‌باشد. حتی می‌توان گفت این کار اساساً یک تکلیف محال است [نه تکلیف به فعل محال].

اما اگر متعلق امر و نهی دو چیز مختلف مانند نماز و غضب باشند، حتی در صورتی که آن دو متعلق در عالم خارج و در مقام امتثال، در یک مصداق جزئی جمع شده باشند، باز هم مانعی ندارد که امر به یک جهت عمل و نهی، به جهت دیگر آن تعلق گیرد، زیرا آن جنبه از عمل که امر بدان تعلق گرفته، غیر از آن جهتی است که مورد نهی واقع شده است [چه اینکه امر به جنبه نماز بودن عمل تعلق گرفته و نهی به جهت غضب بودن عمل تعلق گرفته است]. این خلاصه‌ی دلیل است.

(تَوْضِيحُهُ: أَنَّ الْأَمْرَ لَا يَتَعَلَّقُ إِلَّا بِمَا هُوَ الْمَحْبُوبُ دُونَ الْخُصُوصِيَّاتِ الَّتِي لَا دَخَلَ لَهَا فِيهِ، سِوَاءَ أَكَانَتْ مُلَازِمَةً أَوْ مُفَارِقَةً، وَ هَكَذَا النَّهْيُ لَا يَتَعَلَّقُ إِلَّا بِمَا هُوَ الْمَبْغُوضُ وَ فِيهِ الْمَلَائِكَةُ دُونَ اللَّوَاظِمِ وَ الْخُصُوصِيَّاتِ، وَ عَلَى ذَلِكَ فَمَا هُوَ الْمَأْمُورُ بِهِ هُوَ الْحَيْثِيَّةُ الصَّلَاتِيَّةُ وَ إِنْ قَارَنْتَ الْغَضَبَ فِي مَقَامِ الْإِبْجَادِ، وَ مَا هُوَ الْمَنْهِيُّ عَنْهُ هُوَ الْحَيْثِيَّةُ الْعَصَبِيَّةُ وَ إِنْ قَارَنْتَ الصَّلَاةَ فِي الْوُجُودِ الْخَارِجِيِّ، فَالْخُصُوصِيَّاتُ الْمُلَازِمَةُ (كَاسْتِدْبَارِ الْجَدْيِ عِنْدَ الصَّلَاةِ إِلَى الْقِبْلَةِ) أَوْ الْمُفَارِقَةُ (كَالْغَضَبِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الصَّلَاةِ فِي الْمَقَامِ) كُلُّهَا خَارِجَةٌ عَنِ حَرِيمِ الْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ لَوْ تَعَلَّقَ الْأَمْرُ أَوْ النَّهْيُ بِهَا لَكَانَ مِنْ قَبِيلِ تَعَلُّقِ الْإِرَادَةِ بِشَيْءٍ لَا مَلَائِكَةَ فِيهِ وَ لَيْسَ دَخِيلًا فِي الْغَرَضِ وَ هُوَ مُحَالٌ عَلَى الْحَكِيمِ<sup>۲۲</sup>).

توضیح دلیل مزبور اینکه: امر شارع فقط به چیزی تعلق می‌گیرد که محبوب او باشد نه به خصوصیات آن چیز که هیچ دخالتی در هدفش

ندارند. فرقی هم ندارد که این خصوصیات، از نوع خصوصیات ملازم باشند یا خصوصیات مفارق.<sup>۳۳</sup> همین‌طور نهی نیز فقط به چیزی تعلق می‌گیرد که مبعوض بوده و مفسده داشته باشد نه به لوازم و خصوصیات آن چیز. بنابراین آنچه بدان امر شده فقط همان جنبه‌ی نماز بودن عمل است [نه خصوصیات و ویژگی‌های همراه با آن مانند غصبی یا غیر غصبی بودن، در مکان فلانی بودن، در حالت فلانی بودن و ...] اگرچه در مقام ایجاد و امتثال، با غصب [یا ...] همراه باشد و آنچه از آن نهی شده فقط همان جهت غصب بودن عمل است [نه خصوصیات غصب مانند اینکه در ضمن نماز یا سفر یا تفریح و یا ... باشد] اگرچه در وجود خارجی با نماز [یا ...] مقارن شود. [این مقارنت در عالم خارج مشکلی ایجاد نمی‌کند زیرا آنچه مهم است، مقام جعل و قانون‌گذاری است که در آنجا حکم شرعی به عناوین کلی تعلق می‌گیرد و عناوین هم از یکدیگر جدا هستند]. پس خصوصیات ملازم [که قابل انفکاک از عمل نیستند] مانند پشت به ستاره جدی<sup>۳۴</sup> بودن به هنگام نماز رو به قبله یا خصوصیات مفارق [که قابل انفکاک از عمل هستند] مانند غصب نسبت به نماز در مثال ما، همگی خارج از حریم امر و نهی هستند و [و امر و نهی هرگز به این اوصاف تعلق نمی‌گیرد زیرا از آنجا که در هدف مولا هیچ دخالتی ندارند] اگر امر یا نهی به آنها تعلق بگیرد به معنای آن است که شارع، چیزی را اراده کرده که فاقد ملاک است و در هدف او هیچ‌گونه دخالتی ندارد. درحالی‌که چنین چیزی بر حکیم محال است.

(وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ: إِنَّ الْإِرَادَةَ التَّشْرِيعِيَّةَ كَالْإِرَادَةَ التَّكْوِينِيَّةَ فَكَمَا أَنَّ التَّائِيَةَ لَا تَتَعَلَّقُ حَسَبَ اللَّبِّ<sup>۳۵</sup> إِلَّا بِمَا هُوَ الدَّخِيلُ فِي الْغَرَضِ، الْمُحْصَلُ لَهُ وَلَا تَسْرَى إِلَى مَا لَا مَدْخِلِيَّةَ لَهُ فِيهِ، فَهَكَذَا الْإِرَادَةُ التَّشْرِيعِيَّةُ لَا تَتَعَلَّقُ إِلَّا بِمَا هُوَ الْمُحْصَلُ لِغَرَضِ الْمُرِيدِ دُونَ مَا لَا دَخَلَ لَهُ فِيهِ، فَالْمُتَعَلِّقُ فِي كِلَيْهِمَا وَاحِدٌ. وَ قَدْ عَرَفْتَ أَنَّ الْمُحَقِّقَ لِلْغَرَضِ هُوَ الْحَيْثِيَّةُ الصَّلَاتِيَّةُ فِي الْأَمْرِ. وَ مِثْلُ الْإِرَادَةِ التَّشْرِيعِيَّةِ الزَّجْرُ التَّشْرِيعِيُّ فَإِنَّهُ يَتَعَلَّقُ بِالْحَيْثِيَّةِ الْغَضَبِيَّةِ لِأَنَّهَا الْمَبْعُوضَةُ مِنْ دُونَ أَنْ يَتَجَاوَزَ الزَّجْرُ مِنَ الْحَيْثِيَّةِ

العَصْبِيَّةُ إِلَى الْحَيْثِيَّةِ الصَّلَاتِيَّةِ).

اگر خواستی بگو: اراده تشریحی مانند اراده تکوینی است. اراده تکوینی فقط به چیزی تعلق می‌گیرد که در تحقق هدف دخالت داشته و سبب حصول آن می‌شود، و به چیزی که دخالتی در حصول هدف ندارد سرایت نمی‌کند [مثلاً فردی تشنه است و هدفش رفع این تشنگی است. آنچه که غرض او را تأمین می‌کند، نوشیدن آب است، اما اینکه این آب در ظرف بلورین باشد یا در سایر ظروف، هیچ مداخلیتی در غرض او ندارد]. اراده تشریحی نیز فقط به چیزی تعلق می‌گیرد که سبب حصول هدف فرد اراده‌کننده باشد نه به چیزی که دخالتی در هدفش ندارد. بنابراین متعلق اراده در هر دو نوع اراده، یکسان است. و [در مثال ما نیز] دانستی که تنها جهت نماز بودن عمل، موجب تحقق هدف است [پس امر هم فقط به همان تعلق خواهد گرفت].

نهی و بازداشتن تشریحی نیز مانند اراده تشریحی است [و فقط به همان چیزی تعلق می‌گیرد که دوری از آن، سبب حصول هدف مولی باشد]. بنابراین به جنبه‌ی غضب بودن عمل تعلق می‌گیرد بدون آنکه به جنبه‌ی نمازی سرایت نماید.

(نعم فرقٌ بين الخُصُوصِيَّةِ المُتَلَازِمَةِ و الخُصُوصِيَّةِ المُفَارِقَةِ، فَإِنَّ الْأُولَى كَالزَّوْجِيَّةِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْأَرْبَعَةِ لَا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ حُكْمُهَا (لِكُونِهَا خُصُوصِيَّةً مُتَلَازِمَةً) مُضَادًّا لِلْمَلْزُومِ، فَلَوْ أَمَرَ بِإِجَادِ الْأَرْبَعَةِ يَمْتَنَعُ عَلَيْهِ أَنْ يَنْهَى عَنِ الزَّوْجِيَّةِ. وَ هَذَا بِخِلَافِ مَا إِذَا كَانَتْ الْخُصُوصِيَّةُ (كَالغَضَبِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الصَّلَاةِ فِي الدَّارِ الْمَغْضُوبَةِ) مُفَارِقَةً فَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الْخُصُوصِيَّةُ مُحَرَّمَةً وَ نَفْسُ الْفِعْلِ وَاجِبًا كَمَا فِي الْمَقَامِ وَ لَا يَلْزَمُ أَيْ مُحْذُورٌ<sup>۲۶</sup> فِيهِ كَالتَّكْلِيفِ بِالْمُحَالِ إِذْ فِي وَسْعِ الْمُكَلَّفِ إِمْتِنَالُ الْمَأْمُورِ بِهِ فِي غَيْرِ الْمَكَانِ الْمَغْضُوبِ، لَكِنَّهُ إِذَا أَتَى بِهِ فِي الْمَكَانِ الْمَغْضُوبِ فَقَدْ جَاءَ بِالْوَاجِبِ مُنْضَمًّا إِلَى الْحَرَامِ الَّذِي لَهُ فِيهِ مَنَدُوحَةٌ. وَ لِكُلِّ حُكْمِهِ، فَلَوْ كَانَ الْوَاجِبُ تَوْصِيًّا بَرَأَتْ ذِمَّتُهُ الْمُكَلَّفِ وَ لَوْ كَانَ تَعْبُدِيًّا كَمَا فِي الْمَقَامِ

يَتَوَقَّفُ الْإِمْتِثَالَ عَلَى تَمْشِي قَصْدِ الْقُرْبَةِ كَمَا فِي الْجَاهِلِ).

آری! بین خصوصیت ملازم و خصوصیت مفارق تفاوت وجود دارد. زیرا در مورد اول، مانند زوجیت نسبت به عدد چهار، چون خصوصیت از نوع ملازم است، ممکن نیست حکمش با حکم ملزوم، متضاد باشد.<sup>۲۷</sup> بنابراین اگر امر به ایجاد کردن عدد چهار امر کند!! ممکن نیست که از ایجاد زوجیت نهی نماید [یا در مثال پیشین، به نماز امر کند، و از پشت به ستاره جدی ایستادن برای اهل عراق نهی نماید! یا مثلاً به اجرای عدل و داد در جامعه امر کند، اما از اجرای حدود و مجازات‌ها در زمان غیبت نهی نماید! یا به‌طور مثال به اجرای احکام و حدود الهی از طریق امر به معروف و نهی از منکر و اجرای مجازات‌ها و حدود امر کند، اما از تشکیل حکومت توسط غیر معصوم نهی نماید! این موارد ممکن نیست. زیرا به‌طور مثال، لازمه اجرای عدالت در جامعه، تشکیل حکومت است. ممکن نیست شارع دو چیز را که به هیچ وجه از یکدیگر جدا نمی‌شوند، یکی را واجب و دیگری را حرام کند].

این بر خلاف وقتی است که خصوصیت، از نوع مفارق باشد مانند غضب که یک خصوصیت مفارق برای «نماز در خانه غضبی» است. در این نوع، ممکن است خصوصیت، حرام بوده اما خود فعل، واجب باشد. مانند همین مثال. در این‌گونه موارد هیچ اشکال و محذوری مانند تکلیف به محال نیز لازم نمی‌آید، زیرا مکلف می‌تواند مأمور به را در مکانی غیر از مکان غضبی امتثال کند. لکن اگر مأمور به را در مکان غضبی انجام دهد عمل واجب را به انضمام عمل حرامی انجام داده که می‌توانست آن را بدین شکل انجام ندهد. در این مورد هر یک [از نماز و غضب] حکم خود را خواهد داشت. در چنین صورتی ۱. اگر عمل واجب، توصلی باشد [و در انجامش نیازی به قصد قربت نباشد مانند شستن شیء نجس با آب غضبی] در این صورت ذمه مکلف بری خواهد شد و ۲. اگر تعبدی باشد [و برای انجامش نیاز به قصد قربت باشد مانند مثال روزه ضرری] امتثال و برائت ذمه مکلف متوقف بر آن است که قصد قربت کردن برای مکلف ممکن باشد، مانند فرد

جاهل. [توضیح: در اعمال تعبدی، قصد قربت شرط است. یعنی مکلف باید از انجام آن فعل، قصد نزدیک شدن به خدا و جلب رضایت او را داشته باشد. حال اگر عمل تعبدی در شرایطی باشد که نهی بدان تعلق گرفته باشد مانند نماز در زمین غضبی در این صورت دو حالت وجود دارد: ۱. در صورتی که مکلف بداند به وصف مفارق آن عمل نهی تعلق گرفته نمی‌تواند در انجام آن قصد قربت کند. چگونه با این عمل قصد نزدیک شدن به خدا را می‌کند؟! چگونه با عملی که مبعوض مولی است و او می‌داند که این عمل مبعوض اوست، نیت نزدیکی به او را کند؟! در این صورت قصد قربت از او متمشی نمی‌شود و اساساً حصول این حالت و نیت در او ممکن نیست. مانند اینکه فردی بداند یک غذا مسموم است. این فرد هرگز میلی بدان غذا پیدا نمی‌کند، هر چند خوشمزه باشد. ۲. اما اگر مکلف نداند که به این عمل از جهتی نهی تعلق گرفته، چون نمی‌داند که این عمل مبعوض است می‌تواند با آن قصد قربت مولی را بکند و به اصطلاح قصد قربت از او متمشی می‌شود. گرچه عمل مزبور در واقع از یک جهت مبعوض مولاست اما مکلف از این قضیه غافل است. پس حالت قصد قربت در وجود او محقق خواهد شد. مانند اینکه کسی نمی‌داند غذای خوشمزه‌ای که روبروی اوست، مسموم است پس آن را با اشتیاق میل می‌کند].

(فَقَدْ خَرَجْنَا بِالنَّتِيجَةِ النَّالِيَةِ: أَنَّهُ لَا مَانِعَ مِنْ حِفْظِ إِطْلَاقِ كِلَا الدَّلِيلَيْنِ: «صَلِّ وَلَا تَغْصَبْ» فِي مَوْرِدِ التَّصَادُقِ الَّذِي جَمَعَ الْمُكَلَّفُ بَيْنَ الْمَأْمُورِ بِهِ وَ الْمَنْهِيِّ عَنْهُ فِي مِصْدَاقٍ وَاحِدٍ بِسُوءِ إِخْتِيَارِهِ، فَالْوَجُوبُ سَائِدٌ غَيْرُ سَاقِطٍ كَمَا أَنَّ النَّهْيَ كَذَلِكَ وَ أَنَّ الْبَعْثَ وَ النَّهْيَ فِي زَمَانٍ وَاحِدٍ لَا يَسْتَلْزِمُ الْأَمْرَ بِالْمُحَالِّ لِمَا عَرَفْتُمْ مِنْ أَنَّ الْخُصُوصِيَّةَ مُفَارِقَةً لَا مُلَازِمَةً، وَ لَا يُشْتَرَطُ فِي الْمُفَارِقِ عَدَمُ التَّضَادِّ فِي الْحُكْمِ وَ إِنَّمَا يُشْتَرَطُ فِي الْخُصُوصِيَّةِ الْمُلَازِمَةَ).

پس به این نتیجه رسیدیم که: مانعی از حفظ اطلاق دو دلیل «نماز بگزار» و «غصب نکن!» در مورد مصداق خارجی - که در آن مکلف با سوء اختیار<sup>۲۸</sup>

خود بین مأمور<sup>۲۸</sup> به و منهی<sup>۲۹</sup> عنه جمع کرده، - وجود ندارد. پس هم [امر و در نتیجه] حکم و جوب و هم نهی [و در نتیجه حرمت] بر جای خود می‌باشند. نیز به این نتیجه رسیدیم که [در مبحث اجتماع]، امر و نهی در یک زمان، مستلزم امر به محال نیست زیرا دانستید که در اینجا خصوصیت، از نوع مفارق است نه ملازم و در خصوصیت مفارق اگر بین حکم خود واجب و آن خصوصیت تضاد باشد، اشکالی ندارد. آری! تنها در مورد خصوصیت ملازم، شرط است که حکم وصف با حکم موصوف متضاد نباشد.

(و لَكَ أَنْ تُقَرَّرَ هَذَا الدَّلِيلَ بِوَجْهِ آخَرَ، وَهُوَ أَنَّ مَحْذُورَ الْإِمْتِنَاعِ أَحَدُ أُمُورِ ثَلَاثَةٍ: أ: أَنْ يَكُونَ هُنَاكَ تَضَادٌّ فِي مَقَامِ الْجَعْلِ وَ التَّشْرِيعِ. ب: أَنْ يَكُونَ هُنَاكَ تَضَادٌّ فِي مَبَادِيءِ الْأَحْكَامِ. ج: أَنْ يَكُونَ تَضَادٌّ فِي مَلَكَاتِ الْأَحْكَامِ. د: أَنْ يَكُونَ تَضَادٌّ فِي مَقَامِ الْإِمْتِنَاعِ.<sup>۲۹</sup>)

و من حُسنِ الحِظِّ أَنَّهُ لَيْسَ هُنَاكَ أَىُّ تَضَادٍّ فِي وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْمَقَامَاتِ).

می‌توانید این دلیل را به شکل دیگری گزارش کنید:

آنچه اجتماع امر و نهی در مصداق خارجی واحد را ناممکن می‌سازد، یکی از امور ذیل است:

الف. اینکه اجتماع امر و نهی سبب شود در مرحله تشریح و قانون‌گذاری، تضاد به وجود آید [به اینکه مولا یک چیز را هم بخواهد و هم نخواهد. به عبارت دقیق‌تر، هم انجام آن را اراده کند و هم ترکش را. در نتیجه بگوییم اگر اجتماع امر و نهی جایز باشد، مستلزم آن است که مولا در یک زمان هم ایجاد و هم ترک چیزی را اراده نماید و چنین چیزی محال است. پس اجتماع امر و نهی مستلزم محال بوده خودش هم محال است].

ب. اجتماع امر و نهی در یک مصداق خارجی مستلزم آن باشد که در مبادی احکام [یعنی حب و بغض مولا] تضاد بوجود آید [به اینکه مولی نسبت به یک چیز هم حب داشته باشد و هم بغض!].

ج. اجتماع امر و نهی مستلزم آن باشد که در ملاکات احکام [یعنی

مصالِح و مفاسد احکام] تضاد به وجود آید [به اینکه یک عمل، هم مصلحت داشته باشد و هم مفسده!].

د. اجتماع امر و نهی در شیء واحد سبب شود در مقام امتثال [توسط مکلف] تضاد به وجود آید [به اینکه لازم باشد عملی را هم انجام دهد و هم ترک کند].

[اگر اجتماع امر و نهی مستلزم هر کدام از این امور باشد، می توان گفت محال است. زیرا در علوم عقلی اثبات شده هر چیزی که وجودش مستلزم محال باشد، خودش هم محال خواهد بود. در نتیجه می توان گفت: صغری: اجتماع امر و نهی در شیء واحد، مستلزم محال است. کبری: هر چه مستلزم محال باشد خودش هم محال است. نتیجه: پس اجتماع امر و نهی در شیء واحد محال است]. اما خوشبختانه اجتماع امر و نهی سبب هیچ گونه تضادی در هیچ یک از این جایگاهها نمی شود.

(أَمَّا مَقَامُ الْجَعْلِ وَ التَّشْرِيعِ فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّ الْحُكْمَ يَتَعَلَّقُ بِمَا هُوَ دَخِيلٌ فِي تَحْصِيلِ الْغَرَضِ وَ لَا يَسْرِي إِلَى الْخُصُوصِيَّاتِ الْمُلَازِمَةِ أَوْ الْمَفَارِقَةِ، فَالْوَجُوبُ يَتَعَلَّقُ بِالصَّلَاةِ بِمَا هِيَ هِيَ، وَ الْحُرْمَةُ بِالْغَضَبِ بِمَا هُوَ هُوَ، وَ أَمَّا الْأَمْرُ الْخَارِجُ عَنِ تَيْبُكَ<sup>۳۰</sup> الطَّبِيعَتَيْنِ فَلَا يَكُونُ مُتَعَلِّقًا لِلْأَمْرِ وَ لَا لِلنَّهْيِ).

۱. در مقام قانون گذاری و تشریح هیچ گونه تضادی وجود ندارد؛ زیرا دانستید که [اراده و] حکم [مولا فقط] به چیزی تعلق می گیرد که در تحقق هدفش دخالت داشته باشد. پس اراده نه به خصوصیات ملازم و نه مفارق [که دخالتی در تحصیل هدف ندارند] سرایت نمی کند. در نتیجه حکم وجوب به نماز از آن جهت که نماز است تعلق گرفته و حکم حرمت به غصب از آن جهت که غصب است.<sup>۳۱</sup> اما آنچه خارج از این دو طبیعت باشد نه متعلق امر است و نه متعلق نهی. [پس این گونه نیست که شارع، یک چیز را هم حرام کرده و هم واجب کرده باشد. خیر، فقط نماز را واجب کرده و فقط غصب را حرام کرده است].



(وَأَمَّا مَبَادِي الْأَحْكَامِ الَّتِي يُرَادُ بِهَا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ وَالْمَصْلَحَةُ وَالْمَفْسَدَةُ فَيَجْتَمِعَانِ بِلَا تَضَادٍّ فِيهَا. حَيْثُ إِنَّ الْحُبَّ يَتَعَلَّقُ بِالصَّلَاةِ بِمَا هِيَ هِيَ وَالكَرَاهَةَ بِالغَضِبِ بِمَا هُوَ هُوَ، فَالْمَحْبُوبُ هُوَ الْحَيْثِيَّةُ الصَّلَاتِيَّةُ كَمَا أَنَّ الْمَبْغُوضَ هُوَ الْحَيْثِيَّةُ الْغَضَبِيَّةُ).

۲. مبادئ احکام یعنی حب و بغض و مصلحت و مفسده نیز بدون هیچ گونه تضادی با یکدیگر [در یک مصداق خارجی] جمع می شوند. زیرا حب مولا به صرف نماز، و کراهت و بغض مولا به صرف غضب تعلق می گیرد. بنابراین آنچه محبوب است تنها جهت نماز بودن عمل است و آنچه مبغوض است حیثیت غضب بودن آن می باشد.

(وَأَمَّا مَلَائِكَةُ الْأَحْكَامِ فَالْمَصْلَحَةُ قَائِمَةٌ بِالصَّلَاةِ، وَالْمَفْسَدَةُ قَائِمَةٌ بِالغَضِبِ، وَالْعَمَلُ بِمَا هُوَ صَلَاةٌ ذُو مَصْلَحَةٍ، وَبِمَا هُوَ غَضَبٌ ذُو مَفْسَدَةٍ، وَبِمَا أَنَّ الْعَمَلَ لَيْسَ أَمْرًا بَسِيطًا، فَلَا مَانِعَ مِنْ أَنْ يَكُونَ ذَا مَصْلَحَةٍ وَ مَفْسَدَةٍ لِحَيْثِيَّتَيْنِ مُخْتَلِفَتَيْنِ، نَظِيرُ إِطْعَامِ الْيَتِيمِ فِي الدَّارِ الْمَغْضُوبَةِ فَلَا تَضَادٌّ فِي مَلَائِكَةِ الْأَحْكَامِ).

۳. در ملاکات احکام نیز مصلحت، از نماز است و مفسده، مربوط به غضب می باشد. همان عمل واحد، از آن جهت که نماز است مصلحت دارد و از آن جهت که غضب است دارای مفسده می باشد. و از آنجا که عمل «نماز در مکان غضبی» بسیط نیست [بلکه یک مرکب اعتباری است که از جهت نمازی و جهت غضبی تشکیل شده است] در نتیجه مانعی ندارد که به خاطر وجود دو جهت مختلف در آن، هم مصلحت داشته باشد و هم مفسده. مانند اطعام یتیم در خانه غضبی. بنابراین در ملاک این دو حکم نیز تضادی وجود ندارد.

(وَأَمَّا عَدَمُ لُزُومِ الْمَحْدُورِ (التَّكْلِيفِ بغيرِ الْمَقْدُورِ) فِي مَقَامِ الْإِمْتِثَالِ فَتَوْضِيحُهُ يَتِمُّ بِبَيَانِ أَمْرَيْنِ:

۱. إِنَّ تَعَلُّقَ الْوُجُوبِ بِالْحَيْثِيَّةِ الصَّلَاتِيَّةِ، وَ تَعَلُّقَ الْحُرْمَةِ بِالْحَيْثِيَّةِ الْغَضَبِيَّةِ وَ تَصَادُفُهُمَا فِي الصَّلَاةِ فِي الدَّارِ الْمَغْضُوبَةِ لَا يُوجِدُ مُشْكَلًا أَبَدًا، وَ لَا يَدْفَعُنَا إِلَى

الأخذُ بِأحدِ الإِطلاقيينِ وَ رَفَعِ اليَدِ عَنِ الإِطلاقِ الآخَرَ وَ ذلكَ لِأَنَّها لو كانتِ الحَيثِيَّةُ الثَّانِيَّةُ مِنَ اللُّوازمِ غَيْرِ المُنفَكَّةِ، كانَ لِتَوَهُمِ «التَّكليفِ بِغَيْرِ المُقدورِ» مَجالٌ، إِذْ كَيْفَ يُمكنُ أَنْ يَأْمَرَ بِالصَّلَاةِ وَ هِيَ لا تَنفَكُ دائِماً عَنِ الغُصْبِ المُبغوضِ، وَ أَمَّا إِذا كانتِ الحَيثِيَّةُ الثَّانِيَّةُ مِنَ الأُمُورِ المُقارَنَةِ الَّتِي كَثِيراً ما تَنفَكُ عَنِ الأُخْرَى فلا يَلزَمُ المُحالُ فِي مَقامِ الامْتِثالِ، إِذْ فِي وَسْعِ المُكَلَّفِ امْتِثالُ الواجبِ فِي مَكانِ مُباحٍ.

۲. إِنْ تَصادَقَ العُنوانينِ عَلى الحَرَكةِ الواحِدَةِ لا يَسْتَلزِمُ اجْتِماعَ حُكْمينِ مُتضادِّينِ فِي أمرٍ واحِدٍ لِما عَرَفَتْ مِنَ أَنَّ الأحكامَ لا تَتعلَقُ بِالخارجِ بَلْ تَتعلَقُ بِالعناوينِ الكُلِّيَّةِ، فالواجبُ وَ الحَرَامُ هُما عُنوانا الصَّلَاةِ وَ الغُصْبِ الكُلِّيَّينِ، وَ مَعنى اجْتِماعِ الوُجوبِ وَ الحُرْمَةِ فِي الصَّلَاةِ فِي الدَّارِ المُعصوبَةِ هُوَ بقاءُ الحُكْمينِ الكُلِّيَّينِ عَلى عُنوانَيْهِما فِي نَفْسِ المَورِدِ مِنْ دُونِ إِخراجِ المَورِدِ عَن تَحْتِ أَحَدِهِما وَ إِدخالِهِ تَحْتِ الآخَرَ).

۴. در مقام امتثال [توسط مکلف نیز] محذوری (تکلیف به شیء غیر مقدور) پیش نمی آید. توضیح این مطلب با بیان دو مسأله کامل می شود:

۱. تعلق وجوب به جهت نمازی و تعلق حرمت به جهت غصبی عمل و تصادق یافتن آنها در نماز در دار غصبی به هیچ وجه مشکلی ایجاد نمی کند. این باعث نمی شود که ما [ناچار باشیم] به یکی از دو اطلاق امر یا نهی تمسک نموده و از دیگری دست بکشیم. چون اگر جهت دوم [یعنی جهت غصبی] از لوازم و خصوصیات جدایی ناپذیر جهت اول بود، ممکن بود بگوییم چنین تکلیفی، تکلیف به غیر مقدور است. زیرا چگونه ممکن است مولا به نماز امر کند در حالی که نماز هیچ گاه از غصب که مبعوض اوست جدا نمی شود؟! اما اگر جهت دوم از اوصاف مقارن [و مفارق] باشد که در بسیاری از موارد از نماز قابل تفکیک است، در این صورت در مقام امتثال، امر محالی لازم نمی آید زیرا مکلف می تواند واجب را در مکانی مباح امتثال کند [در نتیجه کسی تصور نکند که چنین تکلیفی، تکلیف به محال است. پس خلاصه این مسأله این شد که احکام به عناوین تعلق می گیرند نه به افراد خارجی].

۲. تصادق این دو عنوان بر حرکت واحد [مانند نماز در مکان غضبی]، مستلزم اجتماع دو حکم متضاد در امر واحد نیست زیرا دانستی که احکام به عناوین کلی تعلق می‌گیرند نه مصادیق خارجی. پس این عناوین کلی نماز و غضب هستند که واجب و حرام می‌باشند نه نماز و غضب خارجی. معنای اجتماع وجوب و حرمت در نماز در خانه غضبی نیز آن است که این دو حکم کلی، در همین مورد نیز روی عناوین خود باقی هستند بدون اینکه حکم یکی به عنوان دیگر سرایت کند.<sup>۳۲</sup>

(وَأَمَّا الْحَرَكَةُ فِي الدَّارِ فَمَعَ أَنَّهَا لَيْسَتْ مُتَعَلِّقَةً لِأَحْكَامِ لَكِنَّهَا بِمَا أَنَّهَا مُصَدِّقٌ لِلْعُنْوَانِ الْوَاجِبِ يَتَحَقَّقُ بِهَا الطَّاعَةُ وَبِمَا أَنَّهَا مُصَدِّقٌ لِلْعُنْوَانِ الْمُحْرَمِ يَتَحَقَّقُ بِهَا الْعِصْيَانُ، فَكُونُهَا مُحَقِّقَةً لِلطَّاعَةِ وَالْعِصْيَانِ لَيْسَ بِمَعْنَى كَوْنِهَا مَحَلًّا لِتَوَارُدِ الْوُجُوبِ وَالْحُرْمَةِ عَلَيْهَا لِمَا عَرَفْتَ أَنَّهُمَا يَتَوَارَدَانِ عَلَى الْعُنْوَانَاتِ الْكُلِّيَّةِ).

و اما حرکت [خارجی که] در خانه [غضبی صورت می‌پذیرد و ما به آن حرکات خاص، نماز می‌گوییم]، با اینکه حکم شرعی به آن تعلق نگرفته [بلکه به عنوان کلی نماز و غضب تعلق گرفته است]، لکن از آنجا که مصداقی برای عنوان [نماز] واجب است با انجام آن امر مولا اطاعت می‌شود. و از آنجا که مصداقی برای عنوان [غضب] حرام است، با انجام آن نهی مولا نیز نافرمانی می‌شود. پس اینکه می‌گوییم این عمل خارجی هم سبب تحقق طاعت و هم معصیت است، به این معنا نیست که حکم وجوب و حرمت هم به همان عمل خارجی واحد تعلق گرفته است. زیرا دانستی که این دو حکم، بر عنوان‌های کلی [نماز و غضب] تعلق می‌گیرند [نه بر مصداق خارجی].<sup>۳۳</sup>

(دلیل القائل بالامتناع

إستدلَّ القائل بالامتناع بوجوه أثنىها وأجزها ما أفاده المحقق الخراساني

بترتيب مقدمات نذكر المهم منها:

أ: تضاد الأحكام بعضها مع بعض. ب: أن متعلق الأحكام هي الأفعال

الخارجية).

## ۲-۲. دلیل قائلان به امتناع اجتماع امر و نهی

کسانی که معتقدند ممکن نیست یک عمل هم امر و هم نهی داشته باشد، به دلایلی استناد نموده‌اند که محکم‌ترین و کوتاه‌ترین آنها، دلیلی است که محقق خراسانی با ارائه چند مقدمه آن را بیان کرده است. ما از میان این مقدمات، آنهایی را که مهم است می‌آوریم:

الف. احکام تکلیفی با یکدیگر تضاد دارند. ب. احکام شرعی، به افعال خارجی تعلق می‌گیرند [نه عناوین کلی].

(أَمَّا الْمُقَدِّمَةُ الْأُولَى: فَتَوْضِيحُهَا: أَنَّ الْأَحْكَامَ الْخَمْسَةَ مُتَضَادَّةً فِي مَقَامِ فِعْلِيَّتِهَا وَبُلُوغِهَا إِلَى مَرْتَبَةِ الْبَعْثِ وَالزَّجْرِ، ضَرُورَةٌ ثُبُوتِ الْمُنَافَاةِ وَالْمُعَانَدَةِ النَّاتِمَةِ بَيْنَ الْبَعْثِ إِلَى شَيْءٍ فِي زَمَانٍ، وَالزَّجْرِ عَنْهُ فِي نَفْسِ ذَلِكَ الزَّمَانِ، فَاسْتِحَالَةُ اجْتِمَاعِ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ فِي زَمَانٍ وَاحِدٍ مِنْ قِبَلِ التَّكْلِيفِ الْمُحَالِ، أَيْ يَمْتَنِعُ ظُهُورُ إِرَادَتَيْنِ جَدِيَّتَيْنِ مُخْتَلِفَتَيْنِ فِي ذَهْنِ الْآمِرِ.

وَأَمَّا الْمُقَدِّمَةُ الثَّانِيَّةُ: فَتَوْضِيحُهَا: أَنَّ مُتَعَلِّقَ الْأَحْكَامِ هُوَ فِعْلُ الْمُكَلَّفِ وَمَا يَصْدُرُ عَنْهُ فِي الْخَارِجِ لَا مَا هُوَ اسْمُهُ وَعُنْوَانُهُ، وَإِنَّمَا يُؤْخَذُ الْعُنْوَانُ فِي مُتَعَلِّقِ الْأَحْكَامِ لِلإِشَارَةِ إِلَى مَصَادِقِهَا وَأَفْرَادِهَا الْحَقِيقِيَّةِ).

توضیح مقدمه نخست: احکام پنج‌گانه تکلیفی در مرتبه‌ی فعلیت و رسیدن به مرتبه بعث و زجر با یکدیگر متضاد هستند.<sup>۳۴</sup> زیرا بدیهی است که بین برانگیختن [مکلف] به‌سوی یک چیز در زمانی خاص و بازداشتن [او] از همان چیز در همان زمان، منافات و ناسازگاری کامل وجود دارد. [ممکن نیست مولا از مکلف بخواهد یک فعل را مثلاً در زمان جمعه ساعت ۱۲ هم انجام بدهد و هم انجام ندهد] بنابراین اجتماع امر و نهی در یک زمان، از آن جهت که نوعی تکلیف محال است، محال می‌باشد و ظهور دو اراده جدی مختلف در ذهن آمر ممکن نیست. [به‌عبارتی دیگر نفس تکلیف کردن به این شکل محال است زیرا مستلزم آن است که مولی وجود و عدم یک چیز را به‌طور همزمان از مکلف بخواهد.

پس خلاصه مقدمه اول اینکه: چون احکام با هم تضاد دارند ممکن نیست در یک شیء دو حکم جمع شود].

توضیح مقدمه دوم: احکام، در واقع به فعل خارجی مکلف (عملی که در خارج از او صادر می‌شود) تعلق می‌گیرند نه اسم و عنوان آن عمل [مولا عنوان و اسم نماز را که یک مفهوم کلی و ذهنی است از مکلف نمی‌خواهد بلکه فعل خارجی و نماز خارجی را از او می‌خواهد. چرا؟ چون مفاهیم اعتباری و ذهنی مصلحت و مفسده ندارند. مصلحت و مفسده مخصوص فعل خارجی است. نماز واقعی و نمازی که در خارج انجام می‌گیرد مصلحت دارد نه عنوان ذهنی و اعتباری نماز! حال ممکن است کسی پرسد خوب! پس چرا شارع حکم را روی عناوین می‌برد؟ مثلاً می‌فرماید: اقیموا الصلوة! و نمی‌فرماید: اقیموا الصلوة الخارجی؟ آخوند در پاسخ می‌فرماید: [عنوان فقط به این دلیل در متعلق احکام می‌آید که از طریق آن به مصادیق افراد حقیقی آن اشاره شود. یعنی صرفاً به عنوان آینه‌ی افراد و مصادیق خارجی ملاحظه می‌شود. به عبارتی طریقت دارد نه موضوعیت. عنوان فقط آینه و یا عینکی است برای دیدن مصداق خارجی. حکم در واقع روی مصداق خارجی می‌رود اما قانون‌گذار از آینه یا عینک عنوان، به آن مصداق خارجی نگاه می‌کند.

پس خلاصه مقدمه دوم هم اینکه: متعلق حکم در مواردی مانند نماز در مکان غصبی مصداق خارجی است که واحد است].

(ثُمَّ اسْتَنْجَحَ وَقَالَ: إِنَّ الْمَجْمَعَ حَيْثُ كَانَ وَاحِدًا وَجُودًا وَذَاتًا يَكُونُ تَعَلُّقُ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ بِهِ مُحَالًا، وَإِنْ كَانَ التَّعَلُّقُ بِهِ بِعُنْوَانَيْنِ لِأَنَّ الْمَوْضُوعَ الْوَاقِعِيَّ لِلتَّكْلِيفِ هُوَ فِعْلُ الْمُكَلَّفِ بِحَقِيقَتِهِ وَوَأَقْعِيَّتِهِ لَا عُنْوَانَاتِهِ وَأَسْمَائِهِ. وَ عَلَى ذَلِكَ فَلَيْسَ لِلْقَائِلِ بِالِإِمْتِنَاعِ إِلَّا الْأَخْذُ بِأَحَدِ الْحُكْمَيْنِ وَ أَقْوَاهُمَا مَلَكَ، وَ هُوَ إِمَّا النَّهْيُ - كَمَا هُوَ الْمَعْرُوفُ - أَوْ الْأَمْرُ).

سپس از این مقدمات نتیجه گرفته می‌گوید: از آنجا که محل اجتماع [امر

و نهی، یعنی همان نماز در مکان غضبی] از لحاظ ذات و وجود خارجی یک چیز است، تعلق همزمان امر و نهی به آن محال می‌باشد اگرچه در قالب دو عنوان [متعدد نماز و غضب] تعلق بگیرد. زیرا موضوع واقعی تکلیف، حقیقت و واقعیت خارجی فعل مکلف است نه اسامی و عناوین آن<sup>۳۵</sup> [و تعدد اسم و عنوان، سبب تعدد مُسمّا و مُعَنون و متعلق تکلیف نمی‌شود مانند آنکه علی یک فرد بیشتر نیست اما هم فرزند محمد است هم پدر سجاد است هم کارمند اداره برق است هم ... این عناوین متعدد هستند اما صاحب این عناوین یک فرد بیشتر نیست].

بنابراین کسی که قائل به امتناع اجتماع امر و نهی باشد فقط می‌تواند به یکی از دو حکم، یعنی همان حکمی که ملاکش قوی‌تر است تمسک نماید. پس یا باید به نهی تمسک کند و امر را وا نهد چنانکه مشهور اصولیان چنین کرده‌اند. یا آنکه امر را حفظ نموده نهی را واگذارد.

(يُلاحَظُ عَلَى الْمُقَدِّمَةِ الْأُولَى: بَأَنَّ الضَّدَّيْنِ أَمْرَانِ وَجُودِيَانِ حَقِيقِيَانِ كَالسَّوَادِ وَالْبَيَاضِ، وَ الْأَحْكَامُ الْإِنْشَائِيَّةُ مِنَ الْأُمُورِ الْإِعْتِبَارِيَّةِ الَّتِي لَا مَحَلَّ لَهَا إِلَّا فِي عَالَمِ الْإِعْتِبَارِ بِحَسَبِ الْمَوَاضِعِ، فَلَا تُوصَفُ بِالتَّضَادِّ مَا دَامَ الْحَالُ كَذَلِكَ. وَإِنْ أُرِيدَ مِنْ تَضَادِّ الْأَحْكَامِ تَضَادُّ مَبَادِيئِهَا فِي نَفْسِ الْأَمْرِ مِنَ الْحُبِّ فِي الْأَمْرِ وَ الْبُغْضِ فِي النَّهْيِ فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّ الْحُبَّ يَتَعَلَّقُ بِالصَّلَاةِ الْمُجْرَدَةِ عَنِ كُلِّ قَيْدٍ، وَ الْبُغْضُ بِالغَيْبِ كَذَلِكَ. فَمُتَعَلِّقُ كُلِّ غَيْرِ الْآخَرِ، وَ هَكَذَا الْأَمْرُ فِي الْمَصْلَحَةِ وَ الْمَفْسَدَةِ. وَإِنْ أُرِيدَ مِنَ التَّضَادِّ، التَّضَادُّ فِي مَقَامِ الْإِمْتِنَالِ فَقَدْ عَرَفْتَ عَدَمَ الْمُطَارَدَةِ فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ إِذْ بِإِمْكَانِ الْمُكَلَّفِ الْجَمْعَ بَيْنَ الْفِعْلِ وَ التَّرْكِ. هَذَا كُلُّهُ حَوْلَ الْمُقَدِّمَةِ الْأُولَى).

#### ۱-۲-۲. نقد دلیل قائلان به عدم جواز اجتماع

مقدمه نخست مخدوش است زیرا تضاد مخصوص دو امر وجودی حقیقی است مانند سیاهی و سفیدی [نه دو امر اعتباری]. درحالی‌که [اگر مقصود

شما تضاد در مقام تشریح و جعل احکام است] احکام انشائی از امور اعتباری هستند که [ساخته و پرداخته ذهن اعبار کننده بوده و] محل آنها فقط در عالم اعتبار است [نه عالم واقع]، بنابراین تضاد در مورد آن معنا ندارد [چون تضاد مربوط به اشیای حقیقی است نه اشیای اعتباری].

و اگر مقصود شما از تضاد احکام، آن است مبادی احکام، یعنی حب در امر و بغض در نهی، در عالم واقع با یکدیگر تضاد دارند، در این مورد هم [باید بگوییم گرچه حب و بغض از امور واقعی هستند و سخن از تضاد در مورد آنها ممکن است اما] قبلاً دانستید که حب مولا [فقط] به نماز، خالی از هر قید و خصوصیت، تعلق می‌گیرد و بغض او نیز فقط به غضب خالی از هر گونه قید و خصوصیت. پس متعلق هر یک از حب و بغض متفاوت است.

[اگر هم مقصود شما، تضاد ملاکات احکام یعنی مصلحت و مفسده باشد] در مصلحت و مفسده نیز همین‌طور است [یعنی مصلحت فقط مال نماز و مفسده فقط مال غضب است. متعلق مصلحت و مفسده دو چیز مجزاست نه یک چیز تا اینکه تضاد پیش بیاید].

و اگر هم مراد از تضاد، تضاد در مقام امتثال باشد دانستید که در این مقام نیز هیچ‌گونه تضادی وجود ندارد زیرا مکلف می‌تواند هم امر را امتثال کند و هم نهی را. [به عبارتی می‌تواند با خواندن نماز در جایی غیر از زمین غضبی، هم امر به نماز را اطاعت کند و هم نهی از غضب را زیر پا نگذارد]. این مطالب همه در مورد مقدمه اول بود.

(وَأَمَّا الْمُقَدِّمَةُ الثَّانِيَّةُ فَهِيَ مَبْنِيَّةٌ عَلَى تَعَلُّقِ الْأَحْكَامِ بِالْأَفْرَادِ أَوْلًا، وَ تَفْسِيرِهِ فِي قَوْلِهِمْ (هَلِ الْأَمْرُ مُتَعَلِّقٌ بِالطَّبَائِعِ أَوْ بِالْأَفْرَادِ) بِالْفَرْدِ الْخَارِجِيِّ ثَانِيًا، وَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّ الْخَارِجَ ظَرْفُ الثُّبُوتِ لَا الْعُرُوضِ فَكَيْفَ يُمَكِّنُ أَنْ يَتَعَلَّقَ التَّكْلِيفُ بِهِ؟ وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ: إِنْ أُرِيدَ مِنْ تَعَلُّقِ الْأَحْكَامِ بِالْفَرْدِ الْخَارِجِيِّ هُوَ تَعَلُّقُهُ بِهِ قَبْلَ وُجُودِهِ أَوْ حِينَ وُجُودِهِ، فَهَذَا نَفْسُ الْقَوْلِ بِتَعَلُّقِ التَّكْلِيفِ بِالْعُنْوَانَاتِ، وَإِنْ أُرِيدَ بِتَعَلُّقِهِ بِهِ بَعْدَ الْوُجُودِ فَقَدْ عَرَفْتَ أَنَّهُ ظَرْفُ السَّقُوطِ).

صحت مقدمه دوم نیز [یعنی اینکه احکام به مصادیق خارجی تعلق می‌گیرند نه عناوین] مبتنی بر پذیرش دو مطلب است:  
اولاً [در پاسخ به این سؤال که «آیا امر به طبايع تعلق می‌گیرد یا افراد؟» که در مجلد اول کتاب بحث آن گذشت] بپذیریم احکام به افراد تعلق می‌گیرند [نه طبیعت کلی].  
ثانیاً اینکه بگوییم مقصود اصولیان از کلمه «افراد»، همان فرد و مصداق خارجی است.

در حالی که [در جلد اول، در مباحث پایانی کتاب] دانستی که [این تفسیر از «فرد»، صحیح نیست و اساساً] عالم خارج، ظرف سقوط تکلیف است نه ظرف ثبوت و عروض تکلیف. بنابراین چگونه ممکن است تکلیف به فرد و مصداق خارجی تعلق گیرد؟!]

[در رد این تفسیر از «فرد»] می‌توانی بگویی: [۱.] اگر مراد از تعلق احکام به فرد خارجی، آن است که حکم شرعی قبل یا همزمان با تحقق آن فرد خارجی بدان تعلق می‌گیرد، این همان قول به تعلق تکلیف به عناوین است [زیرا اگر قبل از موجود شدن فرد خارجی باشد که هنوز چیزی محقق نشده تا حکم روی آن برود و اگر هم حین وجود آن باشد نیز هنوز کامل محقق نشده است در حالی که حکم به شیء تام و کامل تعلق می‌گیرد نه ناقص. مثال: مانند این است که شخصی بخواهد روی یک صندلی بنشیند. اگر صندلی در کار نباشد یا صندلی باشد اما اجزایش کامل نباشد، فرد نمی‌تواند روی آن بنشیند. حال در مسأله ما قبل از موجود شدن فرد خارجی یا در حین وجود آن، تنها چیزی که وجود دارد و حکم می‌تواند به آن تعلق گیرد، فقط عنوان کلی است. در نتیجه اگر مقصود شما، قبل یا همزمان با تحقق فرد خارجی باشد، این همان قول به تعلق تکلیف به عناوین است که ما پذیرفتیم].

[۲.] و اگر مراد از تعلق حکم به فرد خارجی، آن است که بعد از موجود شدن آن فرد، حکم شرعی نیز به آن تعلق می‌گیرد [این هم محال است زیرا] دانستی که عالم خارج ظرف سقوط تکلیف است نه تعلق آن. [با انجام نماز،



تکلیف مکلف هم ساقط شده است نه اینکه تکلیف محقق شود. اساساً اگر حکم بعد از موجود شدن فرد خارجی به آن تعلق می‌گیرد مثلاً حکم وجوب نماز، بعد از آنکه مکلف نماز را به جا آورد بدان تعلق گیرد، در این صورت: اولاً مولا برای چه به آن امر می‌کند؟! نمازی را که محقق شده دوباره می‌طلبد؟! یا نماز جدیدی می‌طلبد؟! اگر نماز قبلی را بطلبد معنا ندارد زیرا مستلزم تحصیل حاصل است. و اگر نماز جدیدی می‌طلبد مستلزم تکلیف دوباره و ... است. ثانیاً مکلف نمازی را که اصلاً هنوز حکمی نداشته، برای چه به جا آورده است؟! به چه قصدی؟! با چه عنوانی؟! پس به هر حال این سخن، ضعیف و بی‌پایه است.

پس خلاصه رد دو مقدمه آخوند از این قرار است:

مقدمه اول: احکام تکلیفی با هم تضاد دارند و در نتیجه در یک محل جمع نمی‌شوند. پاسخ: تضاد مخصوص امور حقیقی است نه امور اعتباری. مقدمه دوم: متعلق احکام، افراد خارجی هستند و در مورد تضاد امر و نهی نیز، متعلق یک چیز است و با توجه به مقدمه اول، دو حکم در آن جمع نخواهد شد. پاسخ: بر فرض هم که مقدمه اول شما درست باشد، مقدمه دوم شما نادرست است زیرا تعلق حکم به فرد خارجی اساساً محال می‌باشد. (نعم بقی هنا سؤال و هو أنه ربما يتبادر إلى الأذهان أن العنوانات و الماهیات، بما أنها ليست إلا هي، لا تُسَمَّنُ و لا تُغْنِي مِنَ جُوعٍ، فَكَيْفَ يُمَكِّنُ أَنْ تَقَعَ مُتَعَلِّقَةً لِلْأَمْرِ و النَّهْيِ؟!

و الجواب عنه واضح لأن متعلق الأمر هي الطبيعة المعرأة من كل عارض و لاحق، المنسلخة عن كل شيء لكن لغاية إيجادها، و الإيجاد غاية للبعث و ليس متعلقاً له.

فالقوة المقتننة إنما تنظر إلى واقع الحياة عن طريق المفاهيم و العنوانات الكليّة و يبعث إليها لغاية الإيجاد أو الترك، فيكون متعلق كل في الأمر و النهي مفهوماً فاقدًا لكل شيء إلا نفسه، لكن يبعث إليه لغاية الإيجاد، و كون الإيجاد غاية غير

کونه مُتَعَلِّقًا لِلْحُكْمِ، و عَلٰی ذٰلِكَ لَا یَكُونُ عِنْدَئِذٍ اٰیُّ مُطَارَدَةٍ فِی مَقَامِ الْعَمَلِ، لِاَنَّهُ بِوُجُودِهِ الْوَاحِدِ مِصْدَاقٌ لِلْاِمْتِنَالِ، و مِصْدَاقٌ لِلْعِصْیَانِ لٰكِنْ كُلًّا بِحِیْثِیَّةٍ خَاصَّةٍ. اِلٰی هُنَا تَبَيَّنَ مَا هُوَ الْحَقُّ فِی الْمَسْأَلَةِ، و بِذٰلِكَ اِسْتَعْنَيْنَا عَنْ ذِكْرِ سَائِرِ الْاَدْلَةِ لِلطَّرْفَيْنِ).

### ۲-۲-۲. یک اشکال و پاسخ به آن

آری! یک سؤال باقی ماند و آن اینکه: ممکن است برخی تصور کنند [امر و نهی مولا به چیزی تعلق می‌گیرد که هدفش را محقق کند. اما] عناوین و ماهیات از آن جهت که [اموری کاملاً انتزاعی و ذهنی بوده] چیزی جز صرف عنوان و ماهیت نیستند، فایده و اثری ندارند. پس چگونه ممکن است امر و نهی به آنها تعلق گیرد؟!

پاسخ این پرسش روشن است زیرا [درست است که] متعلق امر، طبیعت مجرد از هر گونه خصوصیت عارضی و عاری از هر چیزی است اما [امر به آن تعلق می‌گیرد] با این هدف که مکلف آن را در عالم خارج ایجاد کند. البته ایجاد در عالم خارج، هدف امر است نه اینکه امر به همان وجود خارجی تعلق بگیرد.

[مثالی می‌زنیم: در عرف عقلاً نیز] قسوه مقننه تنها از طریق مفاهیم و عناوین به واقعیت‌های زندگی اجتماعی و عالم خارج می‌نگرد و به این عناوین و مفاهیم، با هدف ایجاد یا ترک آنها، امر می‌کند. بنابراین در هر یک از امر و نهی، متعلق حکم عبارتست از یک مفهوم کلی که فاقد هر چیز دیگری غیر از خود همان مفهوم است اما به‌منظور ایجاد [آن در خارج] به آن امر می‌شود. [مثلاً وقتی قانون‌گذار در تبصره ۲ ماده ۴۸۴ ق.م.ا می‌گوید: «جنایتی که باعث تغییر رنگ پوست سر شود، دادن ارش لازم است» حکم را روی عنوان «پرداخت ارش»، برده است اما هدفش ایجاد این عمل در خارج بوده است. نه اینکه صرف این عنوان باشد. یا مثلاً ماده ۱۲ ق.آ.د.ک که اذعان داشته: «هر گاه دادگاه متهم را مجرم تشخیص دهد، مکلف است

ضمن صدور حکم جزایی، حکم ضرر و زیان مدعی خصوصی را نیز طبق دلایل و مدارک موجود صادر نماید...» حکم را روی عنوان کلی «صدور حکم ضرر و زیان مدعی خصوصی» برده است اما با هدف ایجاد این فعل در خارج توسط دادگاه]. و اینکه ایجاد فعل در عالم خارج، هدف امر است غیر از آن است که متعلق حکم باشد. بنابراین هیچ‌گونه ناسازگاری در مقام عمل وجود ندارد زیرا عمل با اینکه یک موجود بیشتر نیست، هم مصداق امتثال و هم مصداق عصیان است اما هر یک از امتثال و عصیان به حیثیت و جهت خاصی [تعلق گرفته] است [امتثال به جهت نماز بودن عمل است و عصیان به جهت غضب بودن آن است].

تا اینجا دیدگاه صحیح در این مسأله روشن شد و با آنچه گفتیم نیازی به ذکر سایر ادله‌ی طرفین نداریم.

(ثَمَرَةُ الْمَسْأَلَةِ

أ: حُصُولُ الْإِمْتِثَالِ مُطْلَقاً عَلَى الْقَوْلِ بِالاجْتِمَاعِ.

إِنَّ الْقَائِلَ بِجَوَازِ الْاجْتِمَاعِ يَحْكُمُ بِحُصُولِ الْإِمْتِثَالِ فِي الْمَقَامِ، عِبَادِيّاً كَانَ الْعَمَلُ أَوْ تَوْصُّلِيّاً، إِذْ لَا مَانِعَ مِنْ أَنْ يَتَقَرَّبَ الْمُكَلَّفُ بِالْمَأْتِيِّ بِهِ مِنْ حَيْثِيَّةِ دُونَ حَيْثِيَّةِ، وَ إِنْ كَانَ الْمَحْبُوبُ وَ الْمَبْغُوضُ مَوْجُودَيْنِ بَوُجُودٍ وَاحِدٍ، كَمَا إِذَا مَسَّحَ رَأْسَ الْيَتِيمِ فِي الدَّارِ الْمَعْصُوبَةِ، أَوْ أَطْعَمَهُ فِيهَا لِأَجْلِ رِضَاهُ سُبْحَانَهُ، فَيَكُونُ مُتَقَرَّباً مِنْ جِهَةٍ وَ عَاصِياً مِنْ جِهَةٍ أُخْرَى، وَ هَكَذَا الْأَمْرُ فِي الْمَقَامِ).

### ۳. فایده عملی این مسأله در استنباط احکام فقهی

۱-۳. طبق دیدگاه جواز اجتماع، [با انجام چنین فعلی] در هر صورت امر مولا امتثال می‌شود.

کسانی که اعتقاد دارند اجتماع امر و نهی در شیء واحد ممکن است، فتوا می‌دهند که به هر حال با انجام چنین عملی، امر مولا امتثال شده است. فرقی ندارد که عمل، عبادی باشد [که نیاز به قصد قربت دارد] یا توصلی [که